

[مفهوم شرط 1](#_Toc104270172)

[بررسی وضع ادات شرط بر نسبت تعلیقیه یا نسبت تقدیریه 2](#_Toc104270173)

[شواهد وضع ادات شرط بر نسبت تقدیریه 2](#_Toc104270174)

[شاهد اول: عدم صحت سلب شرطیه نسبت به علت غیر منحصره جزاء 2](#_Toc104270175)

[شاهد دوم 3](#_Toc104270176)

[بررسی کلام مقرر مباحث الاصول 3](#_Toc104270177)

[شاهد سوم: استفهام در قالب جمله شرطیه 4](#_Toc104270178)

[پاسخ شهید صدر به شاهد سوم 5](#_Toc104270179)

[مناقشه مقرر بحوث در کلام شهید صدر 6](#_Toc104270180)

[بررسی کلام شهید صدر و مقرر بحوث 6](#_Toc104270181)

[شاهد چهارم: مفهوم نداشتن جمله خبریه شرطیه 7](#_Toc104270182)

**موضوع**: مفهوم شرط /مفاهیم /مباحث الفاظ

**خلاصه مباحث گذشته:**

1. محقق عراقی راجع به شروط تحقق مفهوم شرط ادعاء کرده است که جمله شرطیه در صورتی که جزاء شخص حکم باشد بر انتفاء شخص حکم عند انتفاء الشرط دلالت می کند و این متسالم علیه است که این مطلب صحیح نیست.

2. اینکه مشهور قائل به دلالت ادات شرط بر نسبت توقفیه باشند ثابت نیست و مشهور تنها قائل به مفهوم شرط شده اند.

3. مناقشه شهید صدر در کلام محقق اصفهانی تنها اشکال به عبارت ایشان است و اصل کلام محقق اصفهانی صحیح است.

4. انتساب قول به دلالت ادات شرط بر ملازمه به مشهور که در تعلیقه بحوث مطرح شده صحیح نیست.

# مفهوم شرط

استظهار ما این است که جمله شرطیه در جایی که قرینه ای نباشد که در مقام تحدید است ظهوری در مفهوم مطلق ندارد. به عنوان مثال «إن جائک زید فأکرمه» ظهور ندارد در اینکه اگر زید مریض شد اکرامش واجب نیست. همچنین «إذا زلزلت الأرض فصلّ صلاة الآیات» ظهور ندارد در اینکه اگر زلزله نیامد نماز آیات واجب نیست. گاهی قرینه است بر اینکه جمله شرطیه در مقام تحدید است، یعنی در مقام بیان تمام آنچه دخیل در حکم است. به عنوان مثال امام در پاسخ به سوال «متی أغتسل» می فرماید «إذا جامعت أهلک فاغتسل». همچنین شخصی به دیگری می گوید «متی أجیء الی بیتک» و او می گوید «إذا کان زید فی بیتی فجئ الی بیتی». این موارد ظهور در تحدید دارند.

چه بسا جمله وصفیه نیز در این فرض مفهوم مطلق پیدا کند. کما اینکه راجع به صحیحه ابن مهزیار که فرمود خمس در فائده است و مثال زد به «الْجَائِزَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِلْإِنْسَانِ الَّتِی لَهَا خَطَرٌ»[[1]](#footnote-1)، مرحوم استاد می فرمود: مفهوم اینکه روایت بیان می کند هدیه خطیره خمس دارد، این است که هدیه غیر خطیره خمس ندارد.

## بررسی وضع ادات شرط بر نسبت تعلیقیه یا نسبت تقدیریه

مشهور گفته اند مفهوم شرط ثابت است و جمله شرطیه مفهوم مطلق دارد. به عنوان مثال مفهوم مطلق «إن جاء زید فأکرمه» این است که «إن لم یجئ زید فلا یجب أن تکرمه مطلقا سواء مرض أم لا». وجوهی برای قول مشهور ذکر شده بود. وجه اول این بود که گفته شد ادات شرط دلالت بر نسبت توقفیه، یا به تعبیر دیگر نسبت تعلیقیه یا التصاقیه می کند. طبق این وجه مفاد جمله شرطیه این است که به عنوان مثال وجوب اکرام زید موقوف و معلق بر مجیء اوست و وجوب اکرام زیدی که معلق بر مجیء زید نباشد و معلق بر بیماری او باشد، وجود ندارد.

### شواهد وضع ادات شرط بر نسبت تقدیریه

ما شواهدی اقامه کردیم بر اینکه این مدعا صحیح نیست و مفاد ادات شرط نسبت تقدیریه است.

#### شاهد اول: عدم صحت سلب شرطیه نسبت به علت غیر منحصره جزاء

یکی از شواهدی که بیان می کنیم این است که اگر وجوب اکرام زید هم در فرض آمدن او و هم در فرض بیماری او باشد می توان گفت جمله «إن جاء زید یجب اکرامه» صحیح است گرچه «إن مرض زید یجب اکرامه» نیز صحیح است. در این صورت نمی توان گفت: «لیس إن جاء زید یجب اکرامه» در حالی که بنابر مسلک مشهور باید بتوان این گونه گفت؛ زیرا مشهور معتقدند که معنای «إن جاء زید فأکرمه» این است که وجوب اکرام زید متوقف بر مجیء اوست. اما این صحیح نیست و وجوب اکرام زید متوقف بر مجیء او نیست. ممکن است بیمار شود و وجوب اکرام پیدا کند.

حتی اگر گفته شود مفاد ادات شرط نسبت التصاقیه است، به این معنا که میان مجیء زید و وجوب اکرام او تلازم طرفینی وجود دارد و هر کدام منتفی شود دیگری نیز منتفی خواهد شد، با توجه به اینکه شارع فرموده است «إذا مرض زید فیجب اکرامه ایضا» پس باید بتوان در پاسخ «هل إن جاء زید فیجب اکرامه» گفت «لیس إن جاء زید فیجب اکرامه»؛ چرا که تلازم طرفینی میان مجیء زید و وجوب اکرام او وجود ندارد و چه بسا زید با اینکه نیامده است مریض شود و وجوب اکرام داشته باشد. اما در این فرض قطعا پاسخ «لا» به «هل إن جاء زید یجب اکرامه» به نظر عرف غلط است و باید گفته شود «بلی». در حالی که طبق نظر مشهور می توان پاسخ منفی داد و صحت جمله «إن جاء زید یجب اکرامه» را نفی کرد؛ زیرا مفاد آن توقف وجوب اکرام زید بر مجیء او یا تلازم میان وجوب اکرام زید و مجیء اوست و با توجه به اینکه شارع فرموده است «إذا مرض زید فیجب اکرامه أیضا»، نه توقف دارد وجوب اکرام زید بر مجیء زید، و نه تلازمی میان مجیء زید و وجوب اکرام زید وجود دارد؛ چون بدون مجیء زید چه بسا وجوب اکرام او محقق باشد.

#### شاهد دوم

شاهد دیگر این است که اگر از شخصی که در صورت مجیء زید گاه او را اکرام می کند و گاه او را اکرام نمی کند، سوال شود «هل إن جاء زید تکرمه» صحیح این است که پاسخ دهد «قد أکرمه و قد لا أکرمه». اما بنابر نظر مشهور لازم است بگوید «لا»؛ چون مجیء زید با اکرام او توسط این شخص تلازم ندارد. بنابر نظر ما «قد أکرمه تارة و لا أکرمه أخری» پاسخ صحیحی است؛ زیرا نمی توان ثبوت عند الثبوت را سلب کلی کرد بلکه باید موجبه جزئیه باشد. نمی توان گفت ثبوت عند الثبوت ندارد؛ چون گاهی ثبوت عند الثبوت دارد و گاهی ندارد. پس پاسخ «لا» صحیح نیست؛ چون به این معناست که اکرام زید به هنگام مجیء او مطلقا ثبوت ندارد و این کذب است. در حالی که طبق نظر مشهور باید پاسخ «لا» به سوال مذکور صحیح باشد؛ زیرا مجیء زید نه تنها با اکرام او تلازم ندارد بلکه مستلزم اکرام او هم نیست.

##### بررسی کلام مقرر مباحث الاصول

در تعلیقه مباحث الاصول گفته اند مفاد جمله شرطیه این است که شرط مستلزم جزاء است و معلوم نیست که میان شرط و جزاء تلازم باشد. به عنوان مثال مجیء زید مستلزم اکرام اوست اما ممکن است اکرام او ملازم با مجیء او نباشد و در فرض بیماری اش باشد. ایشان از طرف جزاء نپذیرفته است که وجوب اکرام زید با مجیء زید تلازم دارد و گفته اند می تواند وجوب اکرام زید در غیر فرض مجیء زید باشد. لذا ایشان نیز مفهوم شرط را انکار کرده است.

به نظر ما این مطلب نیز صحیح نیست که مفاد ادات شرط تنها استلزام شرط نسبت به جزاء است و نه عکس آن. والا اگر به عنوان مثال اکرام یا وجوب اکرام زید در فرض مجیء راکبا باشد و در صورت مجیء ماشیا اکرام یا وجوب آن نباشد، در پاسخ به سوال «هل إن جاء زید فتکرمه أو فیجب اکرامه» باید بتوان گفت «لا»؛ زیرا مجیء زید مستلزم اکرام یا وجوب اکرام او نیست. در حالی که پاسخ صحیح این است که گفته شود «قد أکرمه و قد لا أکرمه» یا «قد یجب اکرامه و قد لا یجب اکرامه».

این نشان می دهد که این معانی که برای جمله شرطیه ذکر کرده اند و حتی آنچه در تعلیقه مباحث الاصول بیان کرده اند صحیح نیست. اگر قول تعلیقه مباحث الاصول درست باشد، سوال مذکور در واقع این است که آیا مجیء زید مستلزم اکرام یا وجوب اکرام اوست و باید در پاسخ گفت مستلزم نیست؛ زیرا فردا که زید ماشیا می آید، وجوب اکرام ندارد و اکرام نخواهد شد. در حالی که بنابر نظر صحیح نمی توان در پاسخ به «هل إن جاء زید فتکرمه» یا «فیجب اکرامه» گفت «لا»، بلکه باید گفت «قد أکرمه و قد لا أکرمه» یا «قد یجب اکرامه و قد لا یجب اکرامه». البته اینکه در ابتدا گفته شود «لا» و سپس گفته شود «فیه تفصیل» که قرینه وجود دارد مشکلی نخواهد داشت. اما اگر تنها به پاسخ «لا» اکتفاء شود به این معناست که اکرام او مطلقا واجب نیست.

لازم به ذکر است که بنابر اینکه مفاد جمله شرطیه استلزام شرط نسبت به جزاء باشد، این چنین نیست که مجیء زید در مثال مذکور مجیء زید گاهی مستلزم اکرام یا وجوب اکرام او باشد. بلکه هیچ گاه مستلزم آن نیست. به عنوان مثال انسان بودن مستلزم دیوانه بودن نیست. با اینکه انسان ها دو قسم اند؛ بعضی از آن ها دیوانه و بعضی عاقل اند. مجیء زید دو قسم است و تنها مجیء راکبا مستتبع وجوب اکرام اوست، پس مجیء زید به قول مطلق مستلزم وجوب اکرام نیست. لذا باید گفت «لا یستلزم مجیء زید وجوب اکرامه». یا به عنوان مثال در پاسخ به سوال از اینکه طلبه بودن مستلزم خوب بودن است، گفته می شود نه، ممکن است خوب باشد و یا خوب نباشد. حال آنکه در پاسخ به «هل إن جاء زید فیجب اکرامه»، نمی توان به قول مطلق گفت «لا»؛ زیرا یک مجیء، راکبا است که سبب وجوب اکرام است و مجیء دیگر ماشیا است که سبب وجوب اکرام نیست.

به نظر ما که مفاد جمله شرطیه ثبوت عند الثبوت است، معنای سوال این است که «هل یثبت وجوب اکرام زید عند مجیئه». اگر در پاسخ گفته شود «لا» به معنای «لا یثبت» است که نفی مطلق و سلب کلی است و این دروغ است. بلکه باید سلب جزئی کرد و گفت در جایی که راکبا بیاید وجوب اکرام هست و در جایی که ماشیا بیاید وجوب اکرام نیست. اما اگر سوال از استلزام یا ملازمه باشد می توان در پاسخ نفی کلی کرد. به عنوان مثال اگرچه در برخی از درس خواندن ها بی دینی هست اما نمی توان گفت درس خواندن مستلزم بی دینی است.

#### شاهد سوم: استفهام در قالب جمله شرطیه

شهید صدر شاهد دیگری برای رد قول مشهور بیان کرده است. ایشان فرموده است: جمله «إن جاء زید فکیف حالک» بنابر نظر مشهور قابل توجیه نیست اما بنابر نظر محقق اصفهانی می توان آن را توجیه کرد. بنابر نظر مشهور که مفاد جمله شرطیه نسبت تعلیقیه است، استفهام از حال در این جمله متوقف بر مجیء زید می شود. لذا مخاطب می تواند پس از مجیء زید به مستفهم پاسخ دهد. این نشان دهنده عدم صحت قول مشهور است. اگر چه مفاد «کیف حالک» استفهام است اما متوقف و معلق بر مجیء زید نشده است. در حالی که بنابر نظر محقق اصفهانی که مفاد جمله شرطیه جزاء علی تقدیر الشرط است، مستفهم هم اکنون از حال مخاطب علی تقدیر مجیء زید استفهام می کند. فرض و تقدیر نیز همان لحظه استفهام است.

در اینجا نمی توان توجیه کرد و گفت «کیف» مربوط به ابتدای جمله است، به این معنا که «کیف إن جاء زید فحالک»؛ زیرا جزاء نمی تواند مفرد باشد. اگر استفهام این بود که «إن جاء زید فهل تکرمه» ممکن بود این گونه توجیه شود که «هل» مربوط به ابتدای جمله است به این معنا که «هل إن جاء زید فتکرمه»؛ زیرا «تکرمه» جمله است. اما اگر «کیف» در صدر جمله بیاید «حالک» جمله تامه نبوده و نمی تواند جزاء واقع شود.

##### پاسخ شهید صدر به شاهد سوم

سپس ایشان فرموده است: این جمله را محقق اصفهانی نیز باید توجیه کند؛ زیرا اگر چه فرض و تقدیر زمانی محقق شد که متکلم گفت «إذا جاء زید فکیف حالک» اما این متکلم «إذا جاء زید» را لحاظ فنائی کرده است. به این معنا که واقع مجیء زید را لحاظ کرده و جزاء را بر تقدیر او قرار می دهد. به عنوان مثال اگر مولی بگوید «إذا استطاع المکلف وجب علیه الحج» نمی توان گفت مولی هم اکنون استطاعت را فرض کرد پس از همین الآن وجوب حج محقق می شود؛ زیرا این خلاف نظر فنائی و مرآتی است. مولی که می گوید «إذا استطاع المکلف» استطاعت واقعی را لحاظ می کند و وجوب حج را بر آن تقدیر در خارج قرار می دهد. یعنی مولی می خواهد وقتی مکلف مستطیع شد که ممکن است ده سال دیگر باشد، وجوب حج قرار دهد. اینکه مولی الآن استطاعت را فرض و تقدیر کرده و گفته است «إذا استطاع»، آن را لحاظ مرآتی کرده است، نه لحاظ بما هو هو که هم اکنون با لحاظ استطاعت مکلف، وجوب حج نیز به عهده او بیاید. در مقام نیز متکلم «إذا جاء زید» را لحاظ مرآتی کرده و واقع مجیء زید را لحاظ کرده است. لحاظ این عنوان لحاظ آلی است والا ملحوظ به نظر فنائی واقع مجیء زید است. لذا محقق اصفهانی باید پاسخ بدهد؛ زیرا «کیف حالک» بنابر تقدیر واقع مجیء زید است و نباید انتظار داشت که مخاطب همین الآن پاسخ بدهد «حالی حسن». کما اینکه در خطاب «إذا استطاع المکلف وجب علیه الحج» مولی نباید انتظار داشته باشد که مکلف همین الآن حج برود بلکه بعد از استطاعت می توان از او انتظار حج رفتن داشت. پس این مثال را محقق اصفهانی هم باید توجیه کند.

توجیه این مثال این است که مدلول تصوری معلق بودن استفهام بر شرط است. اما قرینه نوعیه حالیه وجود دارد بر اینکه مراد متکلم استفهام فعلی است. در واقع مراد تصدیقی از «إن جاء زید فکیف حالک» این است که «کیف حالک عند مجیء زید». اینکه در مدلول و مراد تصوری خود استفهام معلق بر مجیء زید شده است، مهم نیست و مدلول تصدیقی مهم است.[[2]](#footnote-2)

##### مناقشه مقرر بحوث در کلام شهید صدر

در تعلیقه بحوث فرموده است: محقق اصفهانی می تواند این مثال را نیز توجیه کند. در خطاب «إذا استطاع المکلف وجب علیه الحج» مجعول و منشأ که وجوب حج است، بعد از استطاعت فعلی می شود و الآن وجوب امتثال ندارد. پس در آن مثال بحث منشأ و مجعول است که بعد از استطاعت وجوب حج فعلی می شود و همان وجوب امتثال خواهد داشت. نمی توان انتظار داشت که با تصور استطاعت مکلف توسط مولی، حج بر مکلف واجب شود. اما در استفهام انشاء استفهام مهم است. بعد از انشاء استفهام مخاطب باید به آن جواب بدهد. انشاء استفهام نیز طبق نظر محقق اصفهانی الآن اتفاق افتاده است. اگر چه منشأ بعد از مجیء زید است اما چون انشاء استفهام نیاز به جواب دارد و انشاء الآن محقق شده است، لازم است مخاطب جواب بدهد. در مثال «إذا استطاع الرجل وجب علیه الحج» انشاء مولی نسبت به وجوب حج که بعد از تصور استطاعت محقق شده است، منجِز نیست. اگر مکلف هیچ گاه مستطیع نشود چیزی بر او منجَز نمی شود. آنچه منجِز است مجعول است یعنی حکم فعلی که بعد از تحقق خارجی موضوع استطاعت، محقق می شود.[[3]](#footnote-3)

##### بررسی کلام شهید صدر و مقرر بحوث

این بیان ها به نظر ما صحیح نیست. اساسا قیاس استفهام به حکم تکلیفی یا وضعی اشتباه است. اگر چه استفهام انشائی است اما با احکام تفاوت دارد. احکام به نظر مشهور اعتباری هستند. هر اعتباری انشائی هست اما هر انشائی اعتباری نیست. به عنوان مثال تمنی انشائی است اما اعتبار نمی شود. اعتبار یعنی فرض وجود و ادعاء وجود ما لیس بموجود. به عنوان مثال بعث مکلف به سمت فعل اعتبار می شود و بعث حقیقی نیست. در اینجا می توان گفت معتبِر برای وقتی که مکلف مستطیع شد، بعث او را به سمت حج اعتبار می کند. اگر چه الآن اعتبار می کند اما ظرف معتبَر مستقبل است. کما اینکه در وصیت، الآن ملکیت زید بعد از وفات اعتبار می شود که اعتبار فعلی و معتبر استقبالی است. اما در انشائیات غیر اعتباری، انشاء از مُنشأ تفکیک نمی شود. در جمله «إن جاء زید فلیتنی کنت معه» معنا ندارد که گفته شود انشاء تمنی الآن و مُنشأ بعد از مجیء زید است و این ها از یکدیگر تفکیک نمی شوند. استفهام نیز مانند تمنی است. در مثال «إن جاء زید فکیف حالک» نیز معنا ندارد که گفته شود انشاء الآن و مُنشأ بعد از مجیء زید است. هم انشاء استفهام و هم مُنشأ آن فعلی هستند. لذا تعلیق معنا نخواهد داشت تا گفته شود مستفهم بعد از مجیء زید استفهام می کند. بلکه انشاء و مُنشأ در استفهام، در همان لحظه ای محقق می شوند که کلام منعقد می شود.

بنابراین ادات استفهام در حقیقت بر تمام جمله شرطیه داخل می شود و معنا ندارد که استفهام بر وجود شرط معلق شود. لذا در فارسی حتی در جمله شرطیه «آیا» در ابتدا آورده می شود. به عنوان مثال گفته می شود «آیا اگر زید بیاید او را اکرام می کنی». در نتیجه جواب اصلی در مورد «إن جاء زید فکیف حالک» این است که نه تعلیق استفهام در آن معنا دارد و نه تقدیر استفهام؛ زیرا معنای تعلیق استفهام این است که بعد از مجیء زید استفهام می شود و تقدیر استفهام نیز این است که علی تقدیر مجیء زید استفهام می شود. اما این گونه نیست و مستفهم الآن از یک قضیه معلقه یا یک قضیه مقدره استفهام می کند. استفهام در تقدیر مجیء زید یا معلق بر مجیء زید نیست. بلکه استفهام از قضیه تعلیقیه یا قضیه تقدیریه صورت می گیرد. قضیه «إن جاء زید فأکرمه» به نظر مشهور قضیه تعلیقیه و به نظر ما تقدیریه است. بحث در «إن جاء زید فکیف حالک» در مدلول تصوری نیست. بلکه بحث این است که لبّا این جمله استفهام بالفعل از یک قضیه شرطیه است. این قضیه استفهام فعلی از کیفیت حال مخاطب به هنگام مجیء زید است و ما مدلول تصوری را تغییر ندادیم.

ما به این کلام بحوث که فرمود این مثال شاهد قول محقق اصفهانی نمی شود، اشکال نمی کنیم و آن را می پذیریم. بحث در نحوه شاهد نشدن آن است. بحوث و تعلیقه بحوث فرض کردند که انشاء استفهام بالفعل است و مُنشأ آن بعد از مجیء زید است. اشکال ما به این مطلب است. زمان انشاء و منشأ تنها در اعتباریات قابل تفکیک است و تفکیک زمان آن ها در غیر اعتباریات معنا ندارد. استفهام، تمنی و ترجی اعتباری نیستند تا «وجود ما لیس بموجود» در آن ها اعتبار شود. بلکه چون جمله خبریه نیستند به آن ها جمله انشائیه گفته می شود. هم استفهام و هم مُنشأ آن الآن محقق و فعلی هستند و لذا نه تقدیر و نه تعلیق در آن ها معنا ندارد. در واقع مستفهَم عنه لبا قضیه تعلیقیه یا تقدیریه است.

#### شاهد چهارم: مفهوم نداشتن جمله خبریه شرطیه

نقض دیگری که باید مورد بحث قرار گیرد این است که وجدانا جمله خبریه شرطیه مفهوم ندارد. جمله «اگر این ماشین زید است پس زید در مدرسه است» مفهوم ندارد که بگوید اگر این ماشین زید نیست پس زید در مدرسه نیست. بلکه شاید زید در مدرسه باشد مطلقا. گفته می شود با توجه به اینکه جمله خبریه شرطیه قطعا مفهوم ندارد، جمله شرطیه انشائیه مثل «إن جاء زید فیجب أن تکرمه» نیز مفهوم نخواهد داشت؛ زیرا موضوع له ادات شرط تفاوت ندارد. عدم فرق بین ادات شرط در جمله خبریه با جمله انشائیه و اینکه جمله خبریه شرطیه قطعا مفهوم ندارد، ارشاد می کند به اینکه مفهوم در جمله انشائیه شرطیه نیز توهم محض است. این نقض در جلسه آینده بررسی خواهد شد.

1. . [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج9، ص502، أبواب ما یجب فیه الخمس، باب8، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/9/502/والجائزة%20خطر) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج3، ص149.](http://lib.eshia.ir/13064/3/149/اقول) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج3، ص151 (تعلیقه).](http://lib.eshia.ir/13064/3/151/الاعتراض) [↑](#footnote-ref-3)